

بخش ششم

روابط بازرگانی

یکی از طرق جالب برای بررسی ارتباط اقوام قدیم باهم و شرایط اقتصادی آن دوره بررسی مواد بازرگانی و کشاورزی است که منشاء آنها نواحی دوردست بوده و معلوم نیست درچه زمان وبچه صورتی به منطقه دشت لوت رسیده و سپس از راههای مختلف در داخل ایران پراکنده گشته اند .

بررسی بعضی از گیاهانی که موطن اصلی آنها هند و جنوب شرقی ایران بوده و سپس در آسیای میانه و اروپا راه یافته اند، اهمیت این منطقه را بین ممالک مجاور روشن میدارد. بسیاری از گیاههای کشاورزی که امروز در کرمان جنوبی و بلوچستان و سیستان دیده می شوند بومی محل نیستند مثل مرکبات و نیشکر و حنا و روناس و غیره و بعضی از گیاهها ویژه سیستان و بلوچستان است که امروز در تمام ایران بطور پراکنده دیده می شوند و از آنجمله یونجه است.

یونجه

در تمام آبادیهای شهداد و تکاب و کشیت، یونجه کاری کشت اصلی تابستان است که گذشته از حاشیه غربی لوت در نصرت آباد و سیستان و در بم و نرماشیر رواج دارد. در منطقه شهداد، امروز یونجه کاری فائده اقتصادی زیادی ندارد و توجه چندانی بدان نمی شود و کشت آن برای قوت دامها است ولی کشت یونجه از زمانی بسیار کهن در مشرق ایران رواج داشته است .

اسم اوستائی آن اسپست یعنی خوراک اسب است که از شناخته ترین گیاه برای پرورش اسب و گورخر بوده و شاید اسبهای نامی سیستان با خوراک یونجه قوی و راهوار می شده اند زیرا در يك نوشته ساسانی اشاره به گورخر پرورش

یافته با یونجه است (۱) و در کارنامه اردشیر بابکان آمده که اردشیر پس از جنگ با اژدها به کرانه **بورز آذر** (۲) آمده و پیش اسبش گاه وجو و اسپست ریختند. کلمه اسپستا یا پسپستا به زبان سریانی وارد شده و عربی فصفه شده است (۳) و اسپاستی و اسپستو در جزء لغات آشور و بابل یاد شده است و اسم آن در فهرست گیاههای باغ مردوک کلدانی که در ۷۲۱ پیش از میلاد به پادشاهی رسید آمده است و مسلم اینکه این گیاه هزار سال قبل از میلاد مسیح در بین‌النهرین معروف بوده که از شرق ایران آمده و معلوم نیست در چه تاریخی به بین‌النهرین رسیده باشد. رواج اسب در بابل توسط اقوام کاسی صورت گرفته که آریائی بودن آنها مورد تردید است و بین سالهای ۱۷۶۰ تا ۱۱۸۰ (ق.م) بر بابل حکمرانی داشتند و دور نیست که کاسی‌ها، یونجه را با خود برای خوراک اسب به بین‌النهرین برده باشند و چون یونجه کاری در آن زمان تنها برای پرورش اسب بوده گمان نمی‌رود که قبل از کاسی‌ها یونجه در بین‌النهرین معروف بوده باشد.

در زمان داریوش کبیر یونجه از ایران به یونان رفت و چون نام محلی نداشت و بکلی ناشناخته بود با اسم گیاه مادی شهرت یافت (۴) و از یونان به ایتالیا رفت و مدیکاگوساتیوا (۵) نام گرفت. میدانیم که یونانیها چون ابتدا با مادها سروکار یافتند همیشه سرزمین ایران را ماد می‌گفتند و جنگهای شاهان هخامنشی با یونانیها با اسم جنگهای مادی معروف است. در نوشته های یونانی منسوب به اریستوفانس (۶) و ارسطاطالیس در چند مورد نام این گیاه دیده می‌شود.

پلینوس (۷) شرح مفصلی در باره مدیکاگوساتیوا دارد که گوید این گیاه خارجی است و در جنگهای داریوش با یونان به آن مملکت آمده است. یونجه در نیم قرن پیش از میلاد مسیح به ایتالیا آمد ولی قبل از آن زمان به چین وارد گشته بود. ورود یونجه به چین جزء بحثی از روابط سیاسی و بازرگانی ایران با چین است که در زمان امپراطوری ووتی صورت گرفته و سرداروی **چانگ کی یین** که برای سرکوبی هیتالها به مرزهای ایران آمده بود تعدادی اسبهای زیبا و تیزرو ایرانی با خود به چین برد و تخم یونجه در باغهای سلطنتی چین کاشته شد و در تمام چین

۱ - خسروکواتای در تیک ۲ - Burz Adar ۳ - مرحوم پور داود مطالعات جامعی در باره بسیاری از گیاهها از لحاظ منشاء و پراکندگی نموده که در کتابی بنام هرمن نامه ضبط است و این مطالب از کتاب وی اقتباس شده. ۴ - Medike Botane ۵ - Medicago Sativa ۶ - Plinius ۷ - Aristophanes

شمالی پراکنده گشت .

کلمه یونجه که در ایران متداول است، ترکی وبمعنی علف سبز است وچه بسا یونجه از یونت ترکی که اسب باشد گرفته شده، بهرحال این اسم مدتی نیست در ایران رواج دارد و عجب اینکه در ایران وطن اصلی اسپست اسم نامدار آن فراموش گشته و فقط در بعضی از روستاهای اطراف دشت لوت هنوز اسم اسپست رایج است (کشیت) ولی در انگلستان هنوز یکی از اسامی آن پرپل مدیک گل ارغوانی یونجه و منشاء مادی آنرا می‌رساند. در شرق و غرب و جنوب دشت لوت که امروز گشت یونجه بسیار رایج است هیچوقت پرورش اسب رواج نداشته و نمی‌توان مصرف یونجه را برای گوسفندداری توجیه کرد زیرا گوسفند هم در این نواحی کم و در همه جا بز که قدرت تحمل بیشتری دارد جانشین گوسفند گشته است. شك نیست که گشت یونجه و شهرت آن پیرامون دشت لوت برای فروش بنواحی مجاور که اسب پرور بوده‌اند رواج یافته، سیستان و خراسان و فارس باید خریدار عمده یونجه باشند .

مرکبات

مرکبات که امروز باعث شهرت و اعتبار خبیص می‌باشند و بیش از خرما برای ملك‌داران عایدی دارد از درختهای اصلی منطقه لوت و کرمان نیستند و در حواشی غربی لوت فقط در شهداد و اندکی در چهار فرسخ و مقداری در اندوگرد و جهر مرکبات وجود دارد. در هیچ يك از دهات تکاب مرکبات نیست. گویند بادهای خاک آور لوت و گرمای شدید تابستان مانع باروری درخت است و در کشیت که شرائط طبیعی شبیه به شهداد و آب فراوان تر است از مرکبات خبری نیست .

مرکبات به شرحی که خواهد آمد در زمانی نزدیک بمابه خبیص رسیده و در نوشته‌های جغرافی نویسان مسلم اسمی از مرکبات خبیص برده نشده است ولی چون این درخت خارجی از هند به ایران آمده و از راههای جنوبی لوت به بم و نرماشیر راه یافته و سپس در سایر نواحی ایران پراکنده شده است شناخت تاریخچه پیدایش آن مفید است .

کلمه معروف فارسی مرکبات به شکل جمع است که مراد از آن میوه‌هایی از نوع پرتقال و نارنج و نارنگی و بادرنگ و لیمو و غیره می‌باشد و گمان اینکه در سابق یکی از این میوه‌ها مرکب نام داشته زیرا ناصر خسرو که در سال چهارصد و

شانزده هجری از مصر دیدن کرده در وصف میوه‌های مصر گوید. ترنج و نارنج و لیمو و مرکب دیدم. حمداله مستوفی در سده هفتم هجری از محصول آمل، نارنج و ترنج و لیمو و مرکب را ذکر کرده است.

اصل این درخت از هندوستان است که بحالت وحشی نارنگاوناژنگه سانسکریت است و میوه‌های متداول ماکول از پرتقال و نارنگی و لیمو بواسطه پیوندزنی انواع آن بدست آمده است. نارنگاوناژنگ و نارنج معلوم نیست از چه زمانی و از چه طریقی در ایران راه یافته و بنظر می‌رسد که از راه تنگه هرمز وارد ایران شده و سپس در فارس و کرمان گسترش یافته است. با ملاحظه شرائط طبیعی انتقال نبات از هند به ایران، نمی‌توان تصور کرد که از راه خشکی و بیابانهای بی‌آب این گیاه وارد ایران شده باشد.

در زمان هخامنشی‌ها این درخت در ایران وجود داشته‌ولی منطقه رویش آن مشخص نیست. شاید در آنزمان هم در ناحیه هرمز و جیرفت رواج داشته‌است بهر حال از ایران مانند یونجه به یونان منتقل گشته و یونانیان به آن مدیکون ملون (۱) یا سیب مادی گفته‌اند و تئوفراستوس (۲) عالم یونانی شاگرد و جانشین ارسطاطالیس که کتابی در گیاه شناسی دارد در سده چهارم پیش از میلاد آنرا توصیف نموده و چون یونانیها به تمام میوه‌های تخمدار ملون یا سیب می‌گفته‌اند باین علت این درخت هم به سیب مادی معروف بوده، چنانچه بعد به روم رفته و باد رنگ مادی (۳) نام گرفته است. از توصیف تئوفراستوس درباره نارنگ معلوم است که در آنزمان میوه این درخت خوراکی نبوده زیرا شخص مذکور گوید: خوردنی نیست، میوه و برگ درخت هر دو خوشبو است، برگهای آنرا برای حفظ جامه در برابر بید بکار برند و اگر میوه پخته در دهان گرفته شود تنفس آسان گردد و اگر کسی زهر خورده باشد داروی سودمندی است (۴) الخ.

در ادبیات پهلوی در مواردی از مرکبات صحبت رفته که آنرا واترنگ می‌نامیدند. واترنگ همان وارنگ و بالنگ است. در نوشته‌های قبل از اسلام منطقه رویش این گیاه در ایران روشن نیست ولی بقرائن باید همان نواحی مذکور در نوشته‌های جغرافی نویسان بعد از اسلام باشد. فارس جنوبی و جیرفت سرزمین اصلی مرکبات در ایران باید باشند ولی نمی‌دانیم از چه راه و در چه تاریخی مرکبات به سواحل بحر خزر رسیده زیرا در نوشته‌های جغرافی نویسان سده چهارم و

۱ - Medikon Melon - ۲ Theophrastos - ۳ Citrus Medika

۴ - نقل از هرمزنامه .

پنجم گذشته از فارس و کرمان ، مازندران و خوزستان نیز جزء نواحی نارنج‌دار به حساب آمده‌اند. المقدسی در ذکر قصبه جرجان از نارنج و اترج آنجا یاد کرده و در توصیف فارس اترج را بر شمرده و در حدود العالم از میوه‌های شهر آمل و شوش ترنج و نارنج ذکر شده. ابن‌حوقل هم در توصیف جیرفت و جرجان ترنج را ذکر کرده است.

گسترش مرکبات در ایران در دو مرحله انجام گرفته است مرحله اول - مربوط به درختهای قدیمی از این نوع است که بیشتر خاصیت درمانی داشته و خوردنی نبوده و از هند از طریق دریا به ایران و بین‌النهرین رسیده و سپس در خاورمیانه و اروپا منتشر گشته چنانچه لیموی ترش که يك گونه بادرنگ است در عربی رازنج گشته و پس از ورود به کشور پرتقال، لارنجه (۱) شده است و کلمه لیمو که از نیبوی‌هندی است بصورت لیم و لیمون به زبان عربی درآمده و بهمان هیكل در انگلیسی دیده می‌شود .

دوره دوم پیدا شدن این درخت با میوه خوراکی مطبوع در اروپا از قرن شانزدهم است که توسط پرتقالیها از کانتون به لیسبون برده شد و در فرانسه و ایتالیا شناخته گردید و اسم پرتقال بدان نهاده گشت، چنانچه در ایتالیائی هم به آن پورتوگالو (۲) گویند و باید در همان زمان و قدری بعد از آن توسط پرتقالیها به تنگه هرمز وارد شده باشد و پرتقال خوشمزه جای خود را در بین مرکبات قدیم باز کرده و در کرمان و فارس و سایر جاها رخنه نموده باشد. شاید گسترش مرکبات از جیرفت به منطقه بم ، از این دوره جدید باشد، چون مارکوپولو در توصیف ناحیه جیرفت دارابی آنجا را تعریف کرده و گوید در ایتالیا وجود ندارد.

گاورس

یکی از غلاتی که پایه خوراک مردم اطراف لوت و بلوچستان و کرمان در دوران قدیم بوده گاورس است که همان ارزن، یانوعی از ارزن است که در کرمان اسم قدیمی آن گلاوگل (به فتح کاف) است. گاورس از گیاههای بسیار قدیمی چین است ولی در شرق ایران در زمان هردوت معروف بوده چنانچه این نویسنده در سخن از سکاها گوید: گاورس خورند و چون کشت آن آسان و مدت پرورش آن کوتاه است این گیاه معروفیت خاصی نزد اقوام چادرنشین

داشته و برای کشت و جمع‌آوری آن مجبور نبودند که زمانی دراز در جانی توقف کنند. در اطراف دشت لوت و کرمان زراعت آن رواج داشته و قبایل چادرنشین مغول و قرقیزازادوار بسیار قدیم با آن آشنائی داشته‌اند، چه بسا توسط اقوام شمالی به کرمان و دشت لوت رسیده باشد، سپس از اطراف دشت لوت به نواحی جنوبی کرمان آمده باشد یا از طریق سند در کرمان شهرت یافته باشد.

در حدود العالم در توصیف کرمان آمده که طعامشان ارزن است و در ذکر شهرهای کرمان گوید: مغون، ولاشگرد، کوئین، مهر و کان، منوکان شهرکهای اندخرد و بزرگ و از این شهرها نیل و زیره و نیشکر خیزد و طعامشان گاورس است.

انغوزه

از گیاههای بسیار معروف بیابان های کرمان انغوزه است که نام لاتین آن از فوتیدا (۱) و در فارسی انگوژ و انگدان است که به عربی انجدان گویند. این گیاه هم در دوران قدیم معروف بوده و دونوع پارسی و افریقائی (سیرنائیک) آنرا استرابو توصیف کرده است. منطقه رویش این گیاه در ایران وسیع است، از یزد تا کرمان و خراسان و سیستان و مکران دیده می‌شود. صمغ آن کالای بازرگانی با ارزش بوده که به هندوستان صادر می‌گشته است. این صمغ از ریشه و ساقه گیاه بدست می‌آید بسیار بدبو است ولی خواص پزشکی دارد و گوشت خام را نرم کند و چاشنی غذا باشد و به عربی الحلتیت نام دارد.

اصطخری در مسالك الممالك از محصولات بیابانی بجزستان و مکران از حلتیت سخن گفته که در غذا بکار می‌برند و سه قرن پس از اصطخری ابوالفدا در تقویم البلدان گوید از کویر بجزستان مقدار زیادی حلتیت می‌آورند و مردم بجزستان آنرا در غذای خود بکار می‌برند.

ابریشم

المقدسی در قرن چهارم هجری از ابریشم خبیص و درختان توت فراوان آن یاد کرده است. در نوشته های غالب جغرافی نویسان آن زمان ابریشم و پارچه های ابریشمی از محصولات عمده بم و نرماشیر بوده است. زمان ورود ابریشم از

چین به ایران و رواج تهیه آن در کرمان و خبیص نامعلوم است و نمی‌دانیم بچه علت خبیص از مراکز عمده تهیه ابریشم گشته است. توصیف‌المقدسی مربوط به دوره اسلامی یعنی قبل از قرن چهارم هجری است ولی شك نیست که سالیان دراز پیش از نفوذ اسلام، ابریشم در خبیص تهیه می‌شده است زیرا با ملاحظه اهمیت پارچه‌های ابریشمی در عهد ساسانیان و اینکه ابریشم یکی از کالاهای صادراتی ایران بوده است باید قبول کرد که ابریشم از شرق ایران یعنی از طریق افغانستان کنونی به سیستان و کرمان راه یافته و در بم و نرماشیر و خبیص شرائط طبیعی محل مساعد برای پرورش کرم ابریشم بوده است .